

گفت و گوی منتشر نشده با
مرحومه استاد طاهایی



اصول

شماره یازدهم - بهمن ماه ۱۳۸۹ / گروه مطالعات سیاسی

ویژه نامه تحلیلی دفتر پژوهش
موسسه فرهنگی هنری

ویژه ایام دهه فجر ۸۹ / دستاوردهای انقلاب اسلامی

انقلاب مشهد

یار خراسانی

خاستگاه های اصلی نهضت در مشهد
با ترسوها حرف نمی زنم!

فعالیت های انگلیس و آمریکا در مشهد قبل از انقلاب اسلامی



پارخراسانی

نقش مقام معظم رهبری در هدایت انقلاب مشهد

صدیقه رضوانی نیا

آن روزها که ایشان در مشهد حضور داشتند مسجد کرامت و مسجد امام حسن مجتبی (ع) مشهد قلب تپنده شهر بود. تفسیر قرآن می گفتند اما آیات را زنده تفسیر می کردند و با مسایلی روز مطابقت می دادند او فقط برای مبارزه آن روزهایشان مبارز تربیت نمی کردند بلکه آنقدر نگاهشان بلند بود که به پس از مبارزه و پیروزی هم فکر می کردند پسر بچه هایی مثل محمود کاوه که آن روزها دست در دست پدرانشان در این جلسات شرکت می کردند بعدها در روزهای سخت کردستان برای این سرزمین حماسه آفریدند و سرنوشت ساز شدند. حتی آن هایی که ماندند امروز جزو مدیران لایق و مومن کشور هستند که آدم وقتی خوب جست و جو می کند تا راز عملکرد انقلابی و اسلامی آن‌ها را دریابد به یک نقطه درخشان می رسد «آنها در سال‌هایی که در مشهد بوده اند پای منبر و جلسات تفسیر آیت... خامنه ای می نشستند». این که چرا مشهد از اولین شهرهایی بوده که مبارزه را علیه شاه آغاز کرده و چرا این شهر در مقاطع مختلف انقلاب نقش تعیین کننده ای داشته و هزاران چرای دیگر با حضور این مرد بزرگ در این شهر معنا می یابد. مرد ۷۱ ساله امروز که آن روزها جوان بود حالا و پس از گذشت بیش از نیم قرن مبارزه پدر و سکاندار این کشور شده اند.

دعای نوجوانی

خاطره رضا امیرخانی نویسنده مطرح کشور در این باره شنیدنی است: «یک بار ما خدمت حضرت آقا بودیم اجازه داشتیم سوال بپرسیم. در بین ما یکی سوالی پرسید که ما رویمان نمی شد بپرسیم یا برآیمان سخت بود. او برگشت گفت: حضرت آقا! اصلاً شما فکر می کردید که روزی رهبر بشوید؟! مثلاً زمانی که شما ۱۲-۱۳ سالتان بوده فرض کنید در مدرسه علمیه‌ای در مشهد داشتید درس می خواندید اصلاً می توانستید تصور کنید که شما یک روزی می شوید رهبر؟!»

بعد ما گفتیم که ببینیم ایشان چه جوری جواب می دهند! ایشان کمی فکر کردند و بعد گفتند «اگر اجازه بدید جوابی به شما بدهم که این جواب را سال‌ها پیش به یک دوستم دادم- این دوست حضرت آقا مرحوم شدند- زمانی که من در مدرسه سلیمان خان مشهد داشتم درس می خواندم، روزها می رفتیم سر درس و شب‌ها هم طبیعتاً برای درس فردا باید درس قبلی را مباحثه می کردیم و آماده می شدیم. یکی از نکات درس آن روز را من متوجه نشده بودم و هر چه تلاش می کردم متوجه نمی شدم. تو حجره هی می رفتم سمت چپ و راست و خلاصه شرق و غرب حجره راه می رفتم و این را می خواندم که متوجه شوم ولی نمی شدم. هم حجره‌ای ما آن شب نوبت شام او بود یک دفعه عصبانی شد و گفت آسید علی آقا بگیر بنشین دیگر! این املت از دهن افتاد. هی می روی این طرف می می روی آن طرف! آخر چی کار می خواهی بکنی تو؟! یک دانه چیز را نفهمیدی! منم نفهمیدم هیچ کسی توی کلاس نفهمید بیا بنشین غذا از دهن افتاد» بعد ایشان گفتند «من همان جوابی را می دهم که به آن دوستان دادم آن دوستان گفت چرا این را داری این قدر می خوانی؟! توی این مدرسه سلیمان خان مگر چند نفر قرار است بعد بروند معمم بشوند؟ چند نفر از ما وقتی معمم شدیم قرار است توی این لباس باقی بمانیم؟ خوب قضایای رضاشاه هم گذشته بود و یک چنین تصوراتی هم بود، بعد چند نفر ما اگر مانده بودیم قرار است پرویم امام جماعت یک مسجد سر کوچه بشویم؟ چند نفر از ما اگر امام جماعت سر کوچه شدیم اصلاً می آیند از ما سوال می پرسند؟ آسید علی آقا اصلاً کدام ما می خواهد مجتهد بشویم؟ تازه اگر

سیاسی و مبارزاتی و دشمنی با طاغوت را مجاهد بزرگ شهید «سید مجتبی نواب صفوی» در ذهن ایشان زده است، هنگامی که نواب صفوی با عده ای از فدائیان اسلام در سال ۳۱ به مشهد رفته و در مدرسه سلیمان خان، سخنرانی پر هیجان و بیدار کننده ای در موضوع احیای اسلام و حاکمیت احکام الهی، و فریب و نیرنگ شاه و انگلیس و دروغگویی آنان به ملت ایران، ایراد کردند. آیت... خامنه ای آن روز از طلاب جوان مدرسه سلیمان خان بودند که به شدت تحت تأثیر سخنان آتشین آن روز نواب قرار گرفتند. ایشان در خاطراتشان می گویند: «من شاید ۱۵ یا ۱۶ ساله بودم که مرحوم نواب به مشهد آمدند او برای من خیلی جاذبه داشت و به کلی مرا مجذوب خودش کرده بود. هر کس که آن وقت در حدود سنین ما بود مجذوب نواب می شد. از بس این آدم پرشور و با اخلاص پر از صدق و صفا و ضمناً شجاع و صریح و گویا بود. من می توانم بگویم آنجا به طور جدی به مسایل مبارزاتی و آنچه که به آن مبارزه سیاسی می گویند علاقه مند شدم. البته قبل از آن چیزهایی می دانستم زمان نوجوانی ما با اوقات مصدق مصادف بود. من یادم هست در سال ۱۳۲۹ وقتی که مصدق تازه روی کار آمده بود و مرحوم کاشانی با او همکاری داشت. مرحوم کاشانی نقش زیادی در توجه مردم به شعارهای سیاسی مصدق داشت لذا کسانی را به شهرهای مختلف می فرستادند که برای مردم سخنرانی کنند از جمله در مشهد سخنران هایی می آمدند که من یکی دو نفر از این سخنران ها و سخنرانی هایشان را یادم هست. آنجا ما با مسایل مصدق آشنا شدیم و بعد او سقوط کرد. در سال ۳۲ که قضیه ۲۸ مرداد پیش آمد من کاملاً در جریان حوادث آن روز بودم.

بنابراین من مقوله های سیاسی را کاملاً می شناختم و دیده بودم لیکن به مبارزه سیاسی به معنای حقیقی، از زمان آمدن مرحوم نواب به مشهد علاقه مند شدم وقتی هم که او از مشهد رفت زیاد طول نکشید که شهید شد شهادت او هم غوغایی در دل های جوانانی که او را دیده و شناخته بودند به وجود آورده بود در حقیقت سوابق مبارزاتی ما به این دوران یعنی سال های ۳۳ و ۳۴ برمی گردد» (۲) در مدت شش سالی که سید علی جوان در قم اقامت داشتند یعنی سال های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ ایشان علاوه بر اشتغال به تحصیل در حوزه علمیه قم، به مسایل سیاسی روز و حرکت سیاسی امام خمینی (قدس سره) که آرام آرام در قم علیه رژیم شاه شروع شده بود، توجه داشتند و در این مسایل به طور جدی شرکت می کردند. در همین سال ها بود که با عناصر بزرگ و موثر در انقلاب اسلامی آشنا شدند «من در سال دوم یا سوم ورودم به قم اطلاع پیدا کردم که مرحوم علامه طباطبایی شب های پنجشنبه و جمعه جلسه دارند و عده ای از فضلا در آن شرکت می کنند ایشان مباحث فلسفی را در آن جلسات مطرح می کردند من تصادفاً با آن جلسه ارتباط و چند ماهی در آن شرکت کردم». ایشان شانزده سال تمام با وجود

فراز و نشیب های فراوان و شکنجه ها و تبعیدها و زندان ها مبارزه را ادامه دادند «من بارها بازداشت شدم من را شش مرتبه بازداشت کردند یکبار هم زندان بردند یکبار هم تبعید شدم، مجموعه این دوران ها نزدیک سه سال طول کشیده است. دوره زندگی ما در آن زمان‌ها، برای ایرانی ها دوران بسیار بدی بود». «زندگی از لحاظ سیاسی، زندگی سختی بود، خفقان بود آزادی نبود. من در دوره مبارزات برای جوان ها و دانشجویهای مشهد مدت ها درس تفسیر می گفتم، به بخشی از قرآن رسیدیم که در مورد بنی اسرائیل بود قهراً راجع به بنی اسرائیل هم تفسیر می گفتم. من یک مقدار راجع به بنی اسرائیل و یهود صحبت کردم بعد از مدت کمی مرا بازداشت کردند البته نه به آن بهانه بی جهت و به عنوان دیگری بازداشت کردند و به زندان بردند. جزو بازجویی های زندان که از من کردند این بود که شما علیه اسرائیل و علیه یهود حرف زده اید یعنی اگر کسی آیه قرآن راجع به بنی اسرائیل را تفسیر می کرد و درباره آن حرف می زد باید جواب می داد که چرا این آیه را مطرح کرده است».

امام نخستین مأموریت را داد

سال پرحادثه ۴۲ از راه رسید در دوم فروردین ماه آن سال حادثه مهم حمله به مدرسه فیضیه رخ داد امام تقیه را پس از این حادثه حرام اعلام کردند و گفتند شاه دوستی یعنی غارت گری یعنی آدم کشی ...

امام از شاگردشان آقا سیدعلی خامنه ای می خواهند تا به زادگاهشان مشهد سفر کنند و سه پیام برای آیت... میلانی، قمی و علمای مشهد ببرند امام در آن نامه خواسته بودند که آیت... میلانی و قمی به منبری های مشهد بگویند که از روز هفتم محرم در منابر روضه فیضیه را بخوانند و از روز نهم همه دسته های سینه زنی و هیئت‌ها این برنامه را اجرا کنند. آسید علی خامنه‌ای این مأموریت را انجام می دهند و خود نیز برای تبلیغ، عازم شهر بیرجند می شوند و در راستای پیام امام خمینی، به تبلیغ و افشاکاری علیه رژیم پهلوی و آمریکا می پردازند. به همین دلیل در ۹ محرم «۱۲ خرداد ۱۳۴۲» دستگیر و یک شب بازداشت می شوند و فردای آن به شرط اینکه منبر نزنند و تحت نظر باشند آزاد می شوند.

بازداشت‌ها ادامه یافت

در بهمن سال ۱۳۴۲ - رمضان ۱۳۸۳ - آیت... خامنه‌ای با عده ای از دوستانشان براساس برنامه حساب شده ای به مقصد کرمان حرکت کردند. پس از دو - سه روز توقف در کرمان و سخنرانی و منابر و دیدار با علما و طلاب آن شهر، عازم زاهدان شدند. سخنرانی ها و افشاکاری های پرشور ایشان بویژه در روز ششم بهمن - سالگرد انتخابات و رفتارندوم قتلای شاه - مورد استقبال مردم قرار گرفت. در روز یازدهم رمضان که مصادف با میلاد امام حسن (ع) بود، صراحت و شجاعت و شور انقلابی آیت الله خامنه ای در افشاکاری سیاست های شیطان و آمریکایی رژیم پهلوی، به اوج رسید و ساواک شبانه ایشان را دستگیر و با هواپیما روانه تهران کرد. ایشان حدود دو ماه - به صورت انفرادی - در زندان قزل قلعه زندانی شدند و انواع شکنجه ها را تحمّل کردند.

کلاس تفسیری که معجزه می کرد

کلاس های تفسیر و حدیث و اندیشه اسلامی ایشان در مشهد و تهران با استقبال کم نظیر جوانان پرشور و انقلابی مواجه شد. همین فعالیت ها سبب عصبانیت ساواک شد و ایشان را مورد تعقیب قرار دادند. به همین دلیل در سال ۱۳۴۵ در تهران مخفیانه زندگی می کردند و یک سال بعد - ۱۳۴۶ - دستگیر و محبوس شدند. همین فعالیت های علمی و برگزارگری جلسات و تدریس و روشنگری عالمانه بود که موجب شد حضرت آیت... خامنه ای بار دیگر توسط ساواک در سال ۱۳۴۹ دستگیر و زندانی شوند. در شرح خاطرات معظم له در باره این بازداشت آمده است: «از سال ۴۸ زمینه حرکت مسلحانه در ایران محسوس بود. حساسیت و شدت عمل دستگاه های رژیم پیشین نیز نسبت به من، که به قرائتی دریافته بودند چنین جریانی نمی تواند با افرادی از قبیل من ارتباط نباشد، افزایش یافت. سال ۵۰ مجدداً و برای پنجمین بار به زندان افتادم.



قوچانی، برای جمع محدودی، بحثی داشتند. بعد از اتمام جلسه من به اتفاق ایشان بیرون آمدم؛ ایشان به من فرمودند: "سازمانی کشف شده است به نام مجاهدین خلق؛ از الان بدانید که این افراد در اسلام‌شناسی و در معرفت دینی، مشکل دارند و در آینده نیز به خاطر همین مسأله با مشکلات عمده‌ای مواجه خواهند شد." آن زمان هنوز کم‌تر کسی از وجود چنین سازمانی اطلاع داشت، ایشان با آگاهی کامل، دورنمای فعالیت‌های آن‌ها را می‌دانستند. گروه‌های سیاسی که در ایران فعالیت می‌کنند، همه آن‌ها دارای شجره‌نامه کاملی نزد ایشان هستند و معظم له خوب آنها را می‌شناسند.

۳. احترام فوق‌العاده به مردم

ایشان همیشه می‌گفتند به مقدسات مردم، اهانت نکنید. مردم بعضی چیزها را چه به درست و چه به غلط مقدس می‌پندارند. کسی حق اهانت به آن مقدسات را ندارد، بلکه اگر می‌خواهد کاری انجام دهید باید فکر آن‌ها را روشن نمایید و به آن‌ها بفهمانید که آنچه مقدس می‌شمارید، مقدس نیست. باید مقدسات را با خصوصیات و ویژگی‌هایش به مردم شناساند، نه این که با مقدسات مردم مبارزه کرد. وقتی ایشان در "چابهار" تبعید بودند، ما به اتفاق چند نفر از علما خدمت ایشان رسیدیم. بعد از مدتی صحبت و گفت‌وگو، ایشان فرمودند: "یک مسأله‌ای هست. این که من خیلی دوست دارم به مردم محروم این منطقه کمک کنم؛ اما پولی ندارم." ما هم پول جمع کردیم و خدمت ایشان فرستادیم و ایشان نیازهای مردم را تأمین می‌کردند. به تدریج مردم به ایشان گرایش پیدا نمودند. در همین حال سیلی آمد و مردم خیلی صدمه دیدند. ایشان بلافاصله، یک ستاد کمک‌رسانی تشکیل دادند. همه نیروهایی که آقا را می‌شناختند و یا با ایشان مرتبط بودند، کمک‌ها را آوردند و در ستاد کمک‌رسانی ایشان متمرکز کردند. دستگاه شاه، یک مرتبه دید که هیچ کاره است و کسی به آن‌ها مراجعه نمی‌کند. در مسئله زلزله بم، ایشان به صورت ناشناس وارد منطقه شدند. حتی استاندار هم خبردار نشد. ایشان به مسئولان می‌گویند: "مردم را کم نیندازید، مردم را کم نگیرید. اصلاً ارتباط با مردم عادی باید جزو برنامه زندگی‌تان باشد." موضوع کار ما مردم هستند. مگر ما غیر از مردم کار دیگری هم داریم؟ موضوع کار ما همان موضوع قرآن است. موضوع قرآن هم مردم است، "ناس" است، "انسان" است.

۴. جذب همه اقشار جامعه

درس تفسیر ایشان در تاریخ مشهد بی‌نظیر بود. جلسه تفسیر ایشان از ۶ نفر شروع شد و روزی که تعطیل کردند، هفتصد هشتصد نفر طلبه جوان، دانشجو و قشر عظیمی بای درس تفسیر بودند. ایشان در جذب افراد، جامعیت جالبی داشتند. از همه گروه‌ها و اقشار پیرامون ایشان جمع می‌شدند. ایشان محور مبارزه و تغذیه اندیشه مبارزاتی اسلام در مشهد بودند. رهبر معظم انقلاب همیشه سعی می‌کردند در متن مردم متدین باشند. برای همین مسجد را به عنوان یک مرکز ارتباطی با مردم، نماز جماعت خواندن، درس اخلاق و تفسیر گفتن، برمی‌گزیدند. چون مسجد بهترین مکان است برای اجتماع افراد متدین. مرکز طبیعی ارتباط روحانی با مردم همین مساجد است.

۵. گزینش و پرورش طلاب مستعد

ایشان معتقد بودند جلسات خصوصی که افراد کم‌تری حضور دارند، بهترین مکان برای ساختن و تربیت نیروهای توانمند، کارآمد و مؤثری است که در آینده بشود از آن‌ها استفاده نمود. افرادی که در این گروه‌ها و جلسات خصوصی پرورش می‌یافتند، دارای خصوصیات و حالات ویژه‌ای بودند. از جمله این که نسبت به هر مسأله‌ای، احساس مسئولیت عمیقی پیدا می‌کردند و انسانی که احساس مسئولیت کند، دیگر در مورد مسائلی که در اطرافش می‌گذرد، بی‌توجه نیست.

منابع:

- * حجت‌الاسلام و المسلمین محمدباقر فرزانه رئیس دانشگاه علوم اسلامی رضوی و امام جمعه موقت مشهد مقدس
- ۱- خاطره رضا امیرخانی نقل شده در ویلاگ مرگ آگاهی
- ۲- کتاب زندگی‌نامه مقام معظم رهبری، موسسه فرهنگی قدر ولایت چاپ پنجم ۱۳۷۹. ▶▶



شدند. آن روز قرار بود آیت‌الله خامنه‌ای در کنار استانداری سخنرانی داشته باشند. ارتش تانک به خیابان آورده بود، اما ارتشی‌های تانک‌ها به مردم اعلام همبستگی کردند. مردم هم روی تانک‌ها ایستادند. آقای هاشمی‌نژاد خطاب به مردم فریاد می‌زدند: «تروید، این کار را نکنید» ولی وقتی دیدند فایده‌ای ندارد، خودشان هم روی یک تانک ایستادند. هلی‌کوپتری از بالای جمعیت این صحنه را دید و سپس نیروهای ارتشی با تانک به سوی مردم راه افتادند تا جمعیت را که برای گوش دادن به سخنرانی متراکم شده بودند، متفرق کنند. آن روز توانستیم اسلحه ارتشی‌ها را بگیریم. تانک‌ها را آتش زدیم و مردم جیب‌های فرماندهی را له کردند. خلاصه زهر چشمی از ارتش و ارتشی و حکومت نظامی گرفتیم. البته ارتش روز ده دی‌ماه کشتاری راه انداخته بود، ولی از آن به بعد ارتش در مشهد از صحنه خارج شد و امور به دست آن سه بزرگوار افتاد.

(علی اصغر نعیم آبادی از مبارزان انقلاب اسلامی مشهد)

◀ درس تفسیر ایشان در تاریخ مشهد بی‌نظیر بود!

۱. خودساختگی

ایشان برای هر امری، دلیلی داشتند و نسبت به آموزش اخلاقی می‌گفتند: "همه شما بچه روستا هستید. بچه‌های روستا ضمن این که از استعداد و سلامت و اعصاب آرام و خوبی برخوردار هستند، کوله‌باری از محرومیت به همراه دارند. وقتی چنین افرادی به حوزه وارد می‌شوند، اگر تحصیل کنند و به لحاظ علمی به مقامی برسند و قدرتی پیدا کنند اگر آموزش اخلاقی ندیده و خود را نساخته باشند، آن محرومیت‌ها به عقده تبدیل می‌شود. تنها چیزی که می‌تواند آن محرومیت‌ها را تبدیل به عقده نکند، آموزش‌های اخلاقی است. کسی که این عقده‌ها در درونش حل نشود، وقتی به جایگاه و قدرتی برسد، شروع به عقده‌گشایی خواهد کرد."

۲. توان سیاسی و دشمن‌شناسی

سال ۴۹ رهبر معظم انقلاب در منزل شهید موسوی

از مشهد به تهران رفتند. از آن روز تا کنون پیر مهربان ما در تهران سکونت گزیده اند اما به تعبیر خودشان «دلبسته یاران خراسانی خویش اند». مصطفی محدثی خراسانی در خاطره ای می‌گوید: وقتی رهبر معظم انقلاب در محفل شعرخوانی که در حرم مطهر شرکت کرده بودند این شعر را خواندند اکثر دوستان و حاضران در آن جلسه که قریب به اتفاق شان دوستان و یاران رهبر در سال‌های حضورشان در مشهد بودند غریبانه گریستند و خیلی از آن‌ها بعدها در پاسخ به این ارادت رهبری شعرهایی را سرودند.

◀ رهبری از نگاه دیگران

«پیش از پیروزی انقلاب و در دوران مبارزه، ما در مشهد مثلی داشتیم که فرماندهی مبارزات انقلاب و راه‌پیمایی‌ها با آن بود و ما از آن تبعیت می‌کردیم. آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله طیبی و شهید جوانمرد آقای هاشمی‌نژاد، سه ضلع این مثلث را تشکیل می‌دادند. این سه بزرگوار خیلی به هم نزدیک بودند؛ شاید از برادر هم نزدیک‌تر. حتی ایام تبلیغ طلبگی را با هم به روستاهای مشهد می‌رفتند و بسیاری از برنامه‌هاشان را جمعی و با هم انجام می‌دادند. اهدافشان یکی بود و محور وحدت ایشان هم حضرت امام(ره) بودند.

در روز نوزده دی‌ماه ۷۷، مردم مشهد با ارتش مواجه

برخوردهای خشونت‌آمیز ساواک در زندان آشکارا نشان می‌داد که دستگاه از پیوستن جریان‌های مبارزه مسلحانه به کانون‌های تفکر اسلامی به شدت بیمناک است و نمی‌تواند بپذیرد که فعالیت‌های فکری و تبلیغاتی من در مشهد و تهران از آن جریان‌ها بیگانه و به کنار است. پس از آزادی، دایره درس‌های عمومی تفسیر و کلاس‌های مخفی ایدئولوژی و... گسترش بیشتری پیدا کرد». درفاصله‌سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۳ درس‌های تفسیر و ایدئولوژی آیت‌الله خامنه‌ای در سه مسجد «کرامت»، «امام حسن» و «میرزا جعفر» مشهد تشکیل می‌شد. درس نهج البلاغه ایشان از شور و حال دیگری برخوردار بود و در جزوه‌های پلی کیپی شده تحت عنوان: «پرتویی از نهج البلاغه» تکثیر و دست به دست می‌گشت. طلاب جوان و انقلابی که درس حقیقت و مبارزه را از محضر ایشان می‌آموختند، با عزیمت به شهرهای دور و نزدیک ایران، افکار مردم را با آن حقایق نورانی آشنا و زمینه را برای انقلاب بزرگ اسلامی آماده می‌ساختند.

◀ ساواک به خانه ایشان هجوم برد

این فعالیت‌ها موجب شد که در دی‌ماه ۱۳۵۳ ساواک بی‌رحمانه به خانه آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد هجوم برده، ایشان را دستگیر و بسیاری از یادداشت‌ها و نوشته‌هایشان را ضبط کند. این ششمین و سخت‌ترین بازداشت ایشان بود و ایشان تا پاییز ۱۳۵۴ در زندان کمیته مشترک شهرداری زندان بودند. در این مدت در سلولی با سخت‌ترین شرایط نگه داشته شدند. سختی‌هایی که معظم له در این بازداشت تحمل کردند، به تعبیر خودشان «فقط برای آنان که آن شرایط را دیده‌اند قابل فهم است».

◀ در تبعیدگاه ایرانشهر

رژیم جنایتکار پهلوی در اواخر سال ۱۳۵۶، آیت‌الله خامنه‌ای را دستگیر و برای مدت سه سال به ایرانشهر تبعید کرد. در اواسط سال ۱۳۵۷ با او جبرگی مبارزات عموم مردم مسلمان و انقلابی ایران، ایشان از تبعیدگاه آزاد شده به مشهد بازگشتند و در صفوف مقدم مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی قرار گرفتند و پس از شانزده سال مبارزه و مجاهدت و مقاومت در راه خدا و تحمل سختی‌ها و مشقت‌های فراوان، ثمره شیرین قیام و مقاومت و مبارزه؛ یعنی پیروزی انقلاب کبیر اسلامی ایران و سقوط خفت بار حکومت ظالمانه پهلوی، و برقراری حاکمیت اسلام را در این سرزمین دیدند.

◀ انقلاب در آستانه پیروزی

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، پیش از بازگشت امام خمینی از پاریس به تهران، «شورای انقلاب اسلامی» با حضور افراد و شخصیت‌های مبارزی همچون شهید مرتضی مطهری، شهید بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی و... از سوی امام خمینی در ایران تشکیل شد، آیت‌الله خامنه‌ای نیز به فرمان امام بزرگوار به عضویت این شورا درآمد. پیام امام توسط شهید مطهری «ره» به ایشان ابلاغ گردید و با دریافت پیام رهبر کبیر انقلاب، ایشان



دَم انقلابی

گفت و گو با حاج محمود اکبرزاده

سیده سادات حسینی

محمود اکبرزاده یزدی سال ۱۳۱۲ در محله نوغان مشهد متولد شد. او زمانی که ۱۲ ساله بود پدرش را از دست داد. بعد از فوت پدر او با همان سن و سال کم در هیئت ها و دسته جات عزاداری شرکت می کرد به قول خودش آن قدر کوچک بوده که پا برهنه در کوچه ها راه می رفته البته آن زمان مثل حالا پابرهنگی عیب نبوده است. علاقه اکبرزاده به نوحه خواندن از همان موقع ها آغاز می شود. حالا ادامه خاطرات حاجی را خودتان از زبان شیرین خودش می خوانید.

از کودکی مداحی می کردم

«یادم می آید اولین دفعه ای که با یک هیئت رفتم من را بغل کردند و روی پایه ای گذاشتند چون آنقدر کوچک بودم که می لرزیدم و چند نفر پایه های صندلی را گرفته بودند تا من بتوانم بخوانم و نیفتم در همان موقع ما هیئت هایی را تأسیس کردیم که هنوز هم جزو بزرگترین هیئت های مشهد هستند فعالیت های آن موقع ما یا نهضت مصدق همزمان بود. از همان دوران، ما در وادی این گونه مسائل بودیم این رویه ادامه داشت تا زمانی که نهضت امام خمینی (ره) و مبارزات انقلاب شروع شد و جریان انقلاب پیش آمد. من به نوعی در این هیات ها بزرگ شده بودم و در آنها شرکت می کردم.

تأسیس کانونی با حضور شهیدهاشمی نژاد و میرزا جواد آقا تهرانی

قبل از پیروزی انقلاب جلسه ای تشکیل شد به نام کانون رأس اعتقاد. که اولین جلسه آن در کوچه چهنو با حضور حدود ده نفر که من و مرحوم علی افشار نیز جزو آنها بودیم تشکیل شد. مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی، آقای هاشمی نژاد را آنجا آورده و معرفی کرده بود و گفته بود که از این به بعد ایشان اینجا می آیند و سخنرانی می کنند. من آقای هاشمی نژاد را اولین بار در آن جلسه دیدم البته خود میرزا آقا جواد هم در آن جلسه برای ما اصول عقاید می گفتند جلسات اول در خانه برگزار می شد و بعد به خیابان آزادی منتقل شد و از آنجا هم به فلکه سراب. بعدها در این مکان کانون بحث اعتقادی تشکیل شد.

بیشترین تماسمان با آیت ا... خامنه ای بود

البته ما از همه بیشتر تماس مان با حضرت آیت الله خامنه ای بود خیلی کارها را با هم انجام می دادیم شرکتی درست کرده بودیم به نام شرکت «پگاه» زیر کانون نشر شعراء که آنجا، چاپ کتاب و این جور کارها انجام می دادیم. از جمله کتاب هایی که در شرکت پگاه

چاپ و باعث دستگیری حضرت آیت الله خامنه ای شد کتاب «آینده در قلمرو اسلام» نوشته سید قطب بود که معظم له آن را ترجمه کرده بودند ایشان در همان مقدمه کتاب اسم حضرت امام خمینی (ره) را آورده بودند این کتاب در چاپخانه توقیف شد و آقا دستگیر شدند. عده ای دیگر که همراه آقا بودند هم دستگیر شدند البته من را نگرفتند این کتاب توقیف بود و بعدها پس از پیروزی انقلاب چاپ شد. چاپ که شد از طرف چاپخانه دنبال من فرستادند که چند تا کتاب مانده بیا بیا بید بربید. من هم رفتم آوردم و الان چند تایی از آن ها را دارم.

هیات های انقلابی و غیر انقلابی

در مورد وضعیت هیئات در مشهد و اینکه گفته می شود هیئات مشهد با انقلاب رابطه ای نداشتند باید بگویم رابطه با انقلاب به این معنا که امروز گفته می شود نبود. قبل از سال ۴۲ این حرف ها نبود و مشخص بود که یک عده ای این طرف و عده ای هم آن طرف هستند. مثلاً می گفتند فلان هیئت شخص اولش شاه پرست است و رابطه هایی با حکومت دارد. اما بعد از پانزده خرداد تقریباً همه هیئت ها وسط میدان آمدند البته نه این که همگانی باشد بالاخره برخی هیئت ها هم بودند که برای خودشان مجلس داشتند مثلاً هیئتی بود که من یادم هست در دهه آخر ماه صفر که مقارن با شهادت امام رضاع) بود یک دعوائی در بازار در مورد همین جریان پیش آمد چون آن ها یک پرده بزرگی را آورده بودند و

نصب کرده بودند و روی آن مطلبی را نوشته بودند، یادم هست بچه های هیئت رفتند پشت پنجره و این پرده را کشیدند پایین. به جای چوب این پرده تمامش میله های آهنی بود. ولی بالاخره بچه ها این را آوردند پایین.

دم های انقلابی

بعد از جریان پانزده خرداد و دستگیری امام ما از این منطقه رفتیم قبلاً هم هیئت هایی که به بازار می آمدند دم داشتند دم هایی که مرحوم صابر ساخته بود که این طور می خواندند: «حق هیچ زمان ثنا ندارد باطل به خدا وفا ندارد/ این است حقیقت دین و شریعت/ نفرین ابد بر ظالمان است/ این عاقبت ستمگران است» همین طور تا آخر می خواندند همه این دم ها انقلابی بود.

شعرهای انقلابی در حضور رئیس ساواک

ما در حسینیه نانوایا که مداحان من بودم به عنوان تولد پیامبر (ص) جشن گرفته بودیم همان روز شایعه شد که امام آزاد شده. در آنجا یک طرف عکسی از شاه بود، ما یک عکس بزرگ از امام را آوردیم زدیم و این عکس ها نسبت به هم طوری بود که امام پشتشان به شاه بود در آن روز ساواک هم به مراسم آمده بود حتی خود رئیس ساواک در آن جلسه حضور داشت در واقع آن موقع او به مشهد آمده بود و در آن مراسم شرکت کرده بود رئیس شهربانی مشهد که یک سرهنگی بود او هم آمده بود و در پایین مجلس سر راه نشسته بود که زود برود من در آن جا یک برنامه اجرا کردم که باعث شد رئیس شهربانی تا آخر جلسه بنشینند. آن روز «علی ای همای رحمت» را خواندم که برای آن روزها یک شعر انقلابی محسوب می شد ایشان نشسته بود و هر چه دنبالش آمده بودند نرفته بود تا ببیند چه حرف هایی در جلسه زده می شود. تا اینکه جلسه تمام شد که البته برای من به خیر گذشت ما آن جلسه را تبدیل به معرفی امام کرده بودیم و شعرهای انقلابی خواندیم.

انتشارات ما را بستند

ما خودمان هم انتشاراتی راه اندازی کرده بودیم در خیابان سعدی که ساواک آنجا را بست و کتاب هایش را برد. کتاب «حسین پیشرو انسان» را که من وقتی در مشهد در چاپخانه دقت چاپ می کردم دو فرم از آن چاپ شد و

من به منزل بردم و نگه داشتم تا زمانی که با تعدادی از آقایان به دیدار امام در قم رفتم. حدود هشتاد نفر بودیم که مرحوم نوقانی و آقامجتبی قزوینی بودند قم رفتن ما برنامه بسیار عجیبی بود و از آنجا من به تهران رفتم.

اولین دیدار با امام (ره)

اولین دفعه ای که من امام (ره) را ملاقات کردم در آن روز بود یادم می آید وقتی من وارد منزل امام (ره) شدم امام (ره) در درگاه نشسته بودند و من محو تماشای ایشان شدم. در آن جلسه آقای شیخ علی اصغر نوقانی سخنرانی کردند بعد نوبت به من رسید من هم در آنجا یک برنامه اجرا کردم. و دیگر نتوانستم ادامه دهم و حالم بد شد و به خدمت امام نتوانستم بروم. عصر همان روز خانه آقای خزعلی مجلسی برپا کردند امام (ره) آمدند آنجا آقای مرعشی (ره) هم بودند و سخنران آن جلسه آقای مکارم شیرازی بودند. من هم با رفقا نشسته بودم. وقتی امام (ره) بلند شدند که از مجلس بروند بیرون یک دفعه چشم ایشان به من افتاد و من هم که نتوانسته بودم صبح ایشان را ببینم خیلی خوشحال شدم ایشان در حالی که کفش هایشان را می پوشیدند به من نگاه کردند و در حالی که دستشان را روی سرشان گذاشته بودند گفتند طیب الله طیب الله و رفتند.

همراه با مقام معظم رهبری

من در بین رهبران مبارز بیشتر با مقام معظم رهبری مانوس بودم شیوه مبارزاتی ایشان مشخص بود. جلساتی داشتیم که ایشان آن ها را اداره و در آن ها سخنرانی می کردند. یادم هست جلسه ای بود که به آن هیئت پوست فروش ها می گفتند الان هم در مشهد هست و افراد آن همه شناخته شده اند. ایشان در آنجا سخنرانی داشتند البته بعد از دستگیری شان دوباره به آن جلسه برگشتند. سخنرانی های خیلی داغی بود من یادم می آید یک بار حاج محمداقا برادر بزرگتر مقام معظم رهبری را که در خیابان دیدم از ایشان خواستم که به آقا بگویند یک مقدار آرامتر صحبت کنند چون حرف های ایشان به نظر من خیلی داغ و تند می آمد ایشان هم جواب دادند که آقا صلاح خودشان را بهتر می دانند.

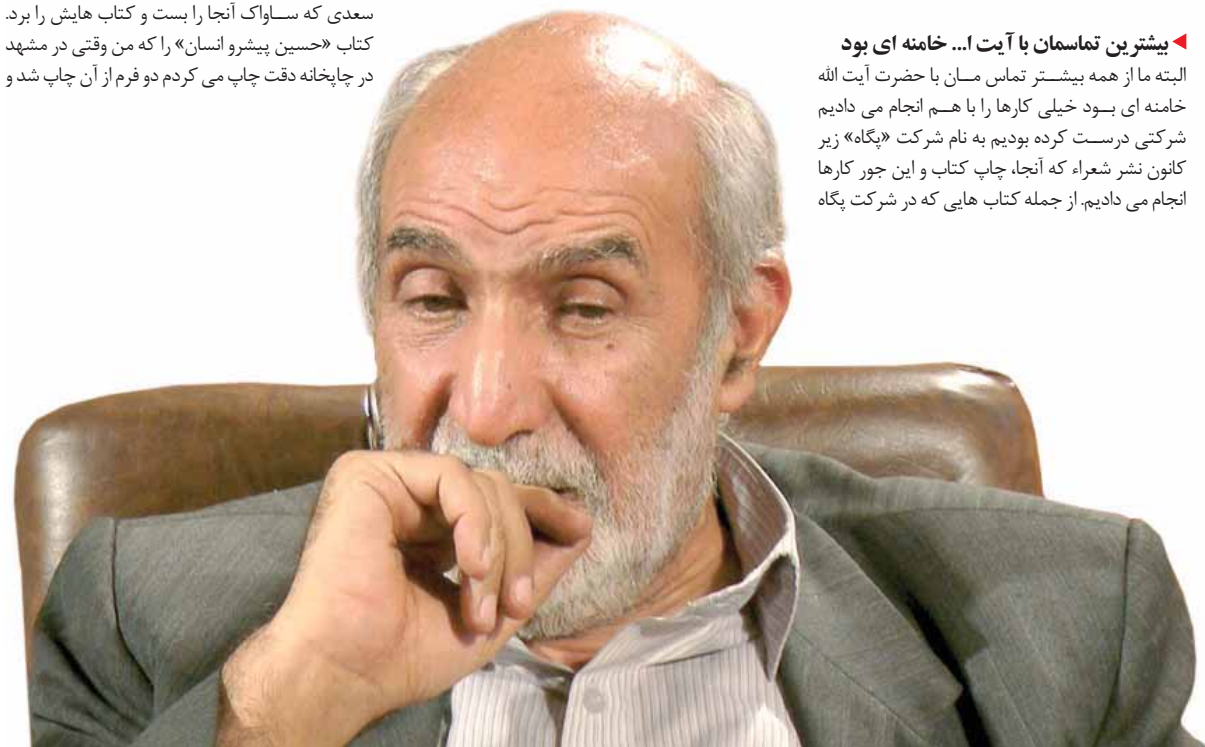
حضور در مجلس ازدواج آقا

خاطره شیرینی که از رهبری خیلی در ذهن من مانده مربوط به ازدواج آقااست شبی که آقا داماد شده بودند در خانه پدری شان بودند و افرادی که آنجا حاضر بودند می خواستند ایشان را به منزل مرحوم خجسته (پدر همسرشان) ببرند. من هم بودم مرحوم حاج آقا قدسی و دوستان دیگر هم بودند.

کتابی که بین همه مداحان ومنبری ها پخش شد

کتاب «حسین پیشرو انسان» کتاب شعر و نثر بود. حاوی شعرهایی انقلابی درباره امام حسین (ع) که مال من هم نبود و من آن ها را جمع آوری کرده بودم این کتاب یک مقدمه ای داشت که من نوشته بودم و استاد شریعتی در چاپ دوم کتاب یک مقدمه ای برای آن نوشتند یادم می آید که در صحن به من گفت اکبر زاده ما از این حرف ها خیلی می خواستیم بزنیم ولی نشد، خدا خیرت بدهد که تو این ها را گفتی و در دسترس مردم قرار دادی. بعد رفتیم چاپخانه اسلامیة تهران و قرار داد بستیم که این کتاب را آنجا چاپ کنیم چند روزی هم ماندم و غلط گیری ها را انجام دادم و برگشتم. اما چاپخانه اسلامیة جرات نکرد اسم چاپخانه را پشت کتاب بزنند. و بلافاصله هم زنگ زد که بیا بیا و این کتابها را ببرید و ما هم رفتیم آوردیم و در مشهد و تهران این کتاب پخش شد.

من رفتم در یک چاپخانه مشهد و گفتم این کتاب در تهران چاپ شده است آن ها هم قبول کردند که آن را دوباره چاپ کنند بعد هم رسید به چاپ دوم و سوم و چهارم آن موقع یادم هست که در تهران هیئتها چاپ کردند و مجانی بین مردم توزیع کردند. منبریها هم کتابشان این کتاب بود و زیر عبا پنهان می کردند و شعرهایش را می خواندند. چند بار دیگر هم بعد از انقلاب این کتاب چاپ شده است. ▶▶



با ترسوها حرف نمی‌زنم!

گفت و گو با خانم لسانی از مبارزان انقلابی مشهد

روح... رضوی

از چهار ضربه شلاق، می‌خواهید همین گردنم را نشان تان بدهم، پشتم، ستون فقراتم را بعد خانم‌ها شروع کردن به گریه. گفتم: من با ترسوها حرف نمی‌زنم. همین قدر می‌گویم که روحانیت شما را یکی یکی بر دار می‌کنند. اگر این‌ها پیروز بشوند وای بحالتان است.

گفتند: خانم فلانی (که رییس یکی از حوزه‌های علمیه بود) گفته اگر فردا شاه پیروز شود اولین قورمه سبزی که شاه دستور بدهد درست کنند، با کله خانم لسانی درست می‌کنند. سریع گفتم: چند نفر جرأت دارید، گفتند هر چی شما بخواهید. گفتم: یا... ده نفر برویم خانه ایشان. خانه او رفتیم به او گفتم شما گفته اید اولین کله ای که قورمه سبزی کنند کله خانم لسانی است پس شما اصلاً امید به پیروزی انقلاب ندارید، اصلاً نمی‌دانید که خدای تبارک و تعالی وعده داده است که این شخصیت پیروز می‌شود و در حرکت این مرد پیروزی است. (امام خمینی) گفت: ننه جان شما جوانید حالا نمی‌فهمید صبر کن تا به تو بگویم. شما جوانید و نمی‌فهمید. گفتم پس برای همان است شما راهپیمایی نمی‌آید در حالی که رییس حوزه علمیه اید.

گفت: مادر! من پام لنگ است، شما خوشحال می‌شوید من با این پام بیایم. گفتم: بله، اگر شما با پای لنگ بیایید، زانی که مردهای شان عضو انجمن حجتیه اند به من نمی‌گویند مردان مان به ما می‌گویند حفظ عفت تان از راهپیمایی واجب تر است.

او از جا بلند شد و گفت حالا به خاطر تو می‌گویم که خانم‌ها بخاطر احیای شریعت، بخاطر همراهی با یک فقیه جامع شرایط، بخاطر احیا کردن اسلام راهپیمایی بیایند. بعد گفت: شما یقین دارید اسلام احیا می‌شود، اگر آنها (شاه) پیروز شدند چه؟ گفتم: خوب کمی گریه کنید تا این‌ها به حال شما رحم شان بیاید. سه چهار روز بعد راهپیمایی‌ها شروع شد، به خانم‌ها گفتم آمده شوید می‌رویم خانم فلانی را بباوریم. از زیر بغل شان می‌گیریم و می‌آوریم. تا چهار راه خسروی با هزار قلمبه‌ای (کنایه‌ای) که به ما گفتند ما ایشان را آوردیم. از چهار راه خسروی دو نفر خانم پیدا شدند که من یقین داشتم که انجمن حجتیه‌ای اند. گفتند: خانم فلانی، شما هم شدید جزو دار و دسته خانم لسانی.

گفت: خوب دیگر همه مسان برگردیم انشاء... خدا اسلام را پیروز کند، دیگر اجازه بدهید من برگردم. من گفتم چند تا از خانم‌ها ایشان را برگرداندند. من را اگر دانشجویان و... توی راهپیمایی نینند بد است و جلوی جمعیت شروع کردم به حرکت کردن. آن جایی گفتم: یاوران مهدی (عج) همیشه در صحنه اند زبون‌ها در خانه هاشان ننشسته اند ترسوها عقب نشینی می‌کنند و... نزدیک چهار راه کلاتر پشت سر آقایان می‌رفتیم. دو تا سرباز ایستاده بودند. گفتم: خوب بزن، چرا می‌ترسی، بزن. آقای عبد الهی چادر مرا کشیدند که بروم عقب تر. گفتم: من عقب نمی‌روم می‌خواهند شما را بکشند، مرا بکشند. اینها می‌دانند چه کسی را بکشند، کسانی که فاتحه همه شان را خواندند. بعد به من گفتند: خانم بروید کنار، مگه

اینجا حیبا دارند، ترس دارند از خدا. همان جایی بود که شهید حنایی شهید شد.

به شهرشان قوچان می‌رود و خبر دستگیری مرا می‌شوند تصمیم می‌گیرد هر طوری شده به مشهد بیاید و مرا ببیند. ایشان با لباس مبدل روستایی و ریش تراشیده برای ملاقات من به زندان مشهد می‌آیند. شهید کلاه‌دوز ریش هایش را از ته می‌تراشد و با یک لباس دهاتی و یک گیوه می‌آید مشهد. خاله اش می‌گفت: وقتی که یوسف این هیبت را پیدا کرده بود ما همه به او می‌خندیدیم و می‌گفتمیم: ماشاء... داماد دهاتی، خودش هم می‌خندید و می‌گفت: دعا کنید با خنده هم برگردم و نروم خانم لسانی را ببینم که چه بلایی سرش آمده. وقتی شهید کلاه‌دوز وارد زندان شد، با لهجه غلیظ مشهدی گفته بود: مو یک همشیره اندر



دارم، یک وقتی می‌شناختمش. حالا گفتن زندانه، مو هم آمد ببینمش. الکی غوغا کرد تا بتواند زندان بیاید، کلاه‌دوز سرباز امام بود اما در لباس ارتشی‌های شاه. او در کلاس‌های من شرکت می‌کرد یک دور تفسیر قرآن به او داده بودم. چهار خطبه از صحیفه سجادیه حفظ بود، نصف نهج البلاغه را حفظ داشت، ده جزء قرآن را حفظ بود و دو بار البته نافرجام در کشتن شاه نقش داشت که البته لو نرفت و کسی او را شناخت یک چریک به تمام معنا بود. وقتی کلاه‌دوز مرا در زندان دید به او گفتم: وضعیت مرا جایی تعریف نکن. ایشان هم همان روز رفته بود پیش آیت... میرزا جواد آقای تهرانی و همه مسایل و شکنجه‌ها را گفته بود. دختر میرزا جواد آقا بعداً برایم تعریف کرد که بعد از شنیدن خبر شکنجه‌های ساواک، میرزا محکم بر روی پیشانی شان زده بودند و گفته بودند: خدایا کمک کن. که بلافاصله آقای فکور از در وارد می‌شوند. به ایشان دستور می‌دهند کاری کنید که خانم لسانی از زندان آزاد شود.

◀ **یاوران مهدی (عج) در صحنه،**

زیون‌ها در خانه

یکبار که در منزل آقای بحر العلوم سخنرانی داشتیم، یکی از خواهران گفته بود که: خانم لسانی امروز داغ کرد همه را شست و رفت و گذاشت کنار.

من آنجا گفته بودم:

خانم‌ها از چه

می‌ترسید

خانم زکیه لسانی از جمله مبارزینی است که وقتی پای خاطراتش می‌نشیند، نه تنها خسته نمی‌شود بلکه انرژی مضاعف می‌گیری. تبعیده‌ها، شکنجه‌ها، مناظره با توده‌ای‌ها، منافقین و... دیدار با حضرت امام (ره)، شاگردی آیت... میلانی، شهید مطهری، شهید باهنر، شهید مفتاح و... از ایشان نمونه یک زن انقلاب اسلامی ساخته است. در این گفت و گو قسمتی از خاطره‌های ایشان را با هم مرور می‌کنیم.

◀ **سطل آشغال را بگذارید بیرون**

در آن زمان آقای هاشمی نژاد در مسجد صاحب الزمان جلسه پرسش و پاسخ برای جوانان داشتند و من هم هفته‌ای یک جلسه سخنرانی داشتم.

من در سخنرانی ام گفته بودم که کسی که پشه صورت و دستش را می‌زند، چرا دقت نمی‌کند و مرتب پشه را می‌کشد. سطل آشغال را بگذارید بیرون تا این حیوان مرموز از اطرافش برود. یک دانشجو بلند شد و گفت: خانم من سال چهارم شیمی هستم و سوالی دارم. شما این همه می‌گویید حیوانات مرموز را دفع کنید و سطل آشغال را بیرون بگذارید منظور تان دولت و شاهنشاه است. (یواشکی این را می‌گفت).

گفتم: بله، بله، بله. خواهر شهید هاشمی نژاد پهلوی من نشسته بودند، از بغل من یک نیشگون گرفت و گفت: یک نگاهی هم به پشت سرتان بکنید (از پنجره). گفتم: چه خبر است، عیبی ندارد، دیر نمی‌شود جواب ایشان را هم می‌دهم و او هم اصرار داشت که پشت سرم را نگاه کنم، نگاه کردم، دیدم که نیروهای رژیم آماده هستند برای دستگیری من. من جواب این دختر خانم را دادم و گفتم: همه انبیاء و اولیا آمده اند برای اینکه شتر مستکبر را از سسر ما کم کنند ولی الان چه می‌گذرد در کشور ما. جمعی از علما را به برق وصل کردند و برخی راهم کشتند. سر آیت... سعیدی را با

من آنجا یاد آتش گرفتن خیمه‌های اباعبدا... (ع) در عصر عاشورا افتادم و در همان حالت آویزان گریه کردم. برای آن حالت و آن روز خیلی ارزش قائلم. در روایت داریم کسی که در حال حیاتش برای اهل بیت بسوزد اگر مشرک هم باشد در قیامت آن لحظه‌ها نمی‌سوزد و هر لحظه‌ای را که یادش بیاید. بعد از ده دقیقه دست و پا زدن که خیلی سخت بود طناب را باز کردند. من در آن حالت شش ماهه باردار بودم و آنقدر فشار به من آورده بودند که مریضی قلبی برایم پیش آمد. آیت... شهید بهشتی و دکتر صادق بعد از انقلاب مرا بردند پیش پروفیسور صادقی. بعد از معاینه گفتند سریعاً ایشان را باید ببریم آلمان. من گفتم نه الان کشور تازه انقلاب شده و هزینه‌ها بالاست. گفتم: هزینه سفر و عمل جقدر می‌شود؟ گفتند: پانزده میلیون تومان گفتم من هرگز نمی‌روم با این پول می‌شود پانزده جوان را مزدوج کرد و من در همین جا استراحت می‌کنم و عمل نمی‌خواهد. الان حرم تنهایی نمی‌توانم بروم و برخی اوقات خیلی اذیت می‌شوم. بعد از شکنجه‌ها من را بردند بیمارستان ارتش و تقریباً بعد از یک ماه و نیم تاول‌ها کمی خوب شد و پوست جدید و تازه و نازک در آمده بود. یک سنوآل از من کردند و دوباره مرا به لگد گرفتند ولی نمی‌دانم چکمه‌شان به گردنم خورده بود یا نه، گردنم خونی شده بود و دو مرتبه پانسمان کردند و به قول خودشان مرا دوباره انداختند توی هلو فدونگی.

◀ **کاری کنید که از زندان آزاد شود**

خدا رحمت کند سردار شهید یوسف کلاه‌دوز را! او سال ۶۰ در زمان جنگ و به همراه سرداران بزرگی مثل جهان آرا، فکوری، فلاخی و... در یک سانحه هوایی به شهادت رسید. خدایا میرزا کلاه‌دوز ارتشی بود اما ارتشی مومن و انقلابی! او مرا می‌شناخت به همین دلیل وقتی

ازه زندان آیت... افشاری را در روغن گذاشتند. جمعی از طلبه‌ها را در کیسه‌ها کردند و با هلیکوپتر توی دریای نمک پرت کردند، آیا ظلمی فبیح تر از این در هیچ عصر و زمانی دیدید... وقتی جواب آن دانشجوی شیمی را دادم. دیدم خواهر شهید هاشمی نژاد بلند شد و گریه‌شان گرفت، بعد خانم‌ها را دیدم که گریه می‌کنند. گفتم خب حالا بگو کجا را نگاه کنم؟ گفت: پشت سرتان. از پنجره نگاه کردم دیدم دو تا تانک ایستاده، مثل مور و ملخ هم نیرو ایستادند. بلند شدم و میکروفون را دستم گرفتم و گفتم خانم‌ها ببخشید، شب عاشورا امام حسین (ع) با همه حجت را تمام کردند و فرمودند: این‌ها مرا می‌خواهند، شماها در این تاریکی شب بروید. حالا هم من دارم می‌گویم اینجا دو در دارد از آن در همه تان بروید. این‌ها مرا می‌خواهند، گریه نکنید ترسوها، افرادی که می‌ترسند نمی‌دانند دین جقدر قیمت دارد، بروید جمعی رفتند و جمعی هم ماندند. ما از مسجد بیرون آمدیم و دیدیم که افراد شعار می‌دهند گفتم: من که گفتم شما بروید، کسی به شما کار ندارد شما عرضه دفاع ندارید که خیلی‌ها باز گریه کردند. من عبا و پوشیه داشتم. از روی عبا دست‌های مرا بستند، بلند گفتم: خواهران، همه حاضران به غائبان بگویند که دست‌های خانم لسانی را مثل نواب صفوی بستند و بردند. آمدند با ماشین مرا ببرند گفتم نه پیاده خوب است، با خودم گفتم یک مانوری بدهیم تا افراد خبرها را ببرند. می‌گفتم پیاده خوب است، آمدیم تا اولین چهارراه بعد از میدان صاحب الزمان (ع).

◀ **با این پول می‌شود پانزده جوان را مزدوج کرد** یکی از خاطراتی که تا حالا جایی نگفتم این است که یکبار مرا به سقف زندان آویزان کردند که جایی

مبارزه تشکیلاتی

خاستگاه‌های اصلی نهضت در مشهد

احسان مینایی راد

پس از شهریور ۱۳۲۰ (ه.ش) که منجر به سقوط و تبعید رضا شاه شد، در شهر مشهد همانند دیگر نقاط کشور فضای نسبتاً بازی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی گسترش یافت. که به دنبال آن فرصتی برای فعالیت مساجد، گروه‌ها و کانون‌های مذهبی و البته جریان‌های غیرمذهبی ایجاد شد. در ادامه به معرفی برخی از این گروه‌های فعال و موثر در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی در مشهد می‌پردازیم.

مسجد کرامت، پایگاه انقلاب

بی تردید بازگشت به روزهای انقلاب در مشهد، مسجد کرامت و امام جماعت آن را در اذهان تداعی خواهد کرد. مسجدی که به لطف فعالیت‌های روحانی جوان و خوش فکری که آن روزها ۳۲ سال بیشتر نداشت و امروز رهبری انقلابی که حاصل آن دوران بود را به عهده دارد، فصلی جدید در مبارزات ضد استبدادی ملت ایران باز کرد.

بی‌حجاب‌ها پای درس تفسیر

حسن فتحعلیان عضو هیئت امنا این مسجد می‌گوید «پس از حضور آیت‌الله خامنه‌ای به لطف خدا نمازگزاران به قدری زیاد شدند که به اندازه صحن مسجد، طبقه بالا هم از جمعیت پر می‌شد و جا کم می‌آوردیم. حتی بعضی‌ها برای گوش دادن به سخنرانی آقا لیه پنجره‌ها می‌نشستند. پس از مدتی آقا از ما خواستند که تخته سیاهی در مسجد بگذاریم تا ایشان آیات قرآن را روی آن بنویسند. در کنار تفسیر، کنایه‌هایی هم به رژیم می‌زدند. به خاطر دارم بعد از نماز مغرب دخترهای بی حجاب سر کوچک چادرهایشان را از کیف در می‌آوردند و می‌آمدند پای تفسیر آقا می‌نشستند».

تعطیلی جلسات

هم چنین مقام معلم رهبری از آن روزها این چنین نقل می‌کنند «یک روز به من اطلاع دادند که از ساواک اعلام کرده‌اند، دیگر حق ندارم بروم مسجد کرامت. درمندی که آنجا رفت و آمد داشتیم و شاید هر هفته، شش شب صحبت می‌کردم و اجتماع زیادی در آنجا تشکیل شده بود، بالاخره ساواک آن جلسات را تعطیل کرد و مجدداً برگشتم به مسجد امام حسن (ع) منتها دیگر مسجد امام حسن (ع) گنجایش جمعیتی که با من بودند را نداشت، لذا اهل محل و همان حاجی خیر سابق الذکر که خدان‌شاء... او را حفظ کند، همت کرد و یک مسجدی بزرگتر از مسجد کرامت در همان محل مسجد امام حسن (ع) ساخت که الان هم آن مسجد هست.

مسجد، ستاد فرماندهی

مهر یا آبان ۵۷ من از تبعید جبرفت به مشهد برگشتم. مسجد کرامت بعد از گذشت چند سال دوباره مرکز تلاش و فعالیت شده بود و تظاهرات مشهد و جاهای دیگر هم آغاز شده بود. در مسجد کرامت یک ستادی تشکیل دادیم برای هدایت کارها و مبارزات مشهد که در آن ستاد، شهید هاشمی نژاد و برادران جناب آقای

و توده بسیار فعال و معتقد مذهبی مشهد برای تربیت اسلامی نوجوانان در دهه بیست ایجاد شد انجمن پیروان قرآن بود. رهبری این انجمن و مدارس به عهده مرحوم حاج علی اصغر عابدزاده بود. مرحوم عابدزاده فردی عامی بود که به منظور ترقی سطح معلومات، مدتی در مدرسه نواب و بعد از آن در مدرسه میرزا جعفر دروس حوزوی را تا مراحل مقدماتی خواند.

مدارس زنجیره‌ای چهارده معصوم

پس از ساخت مهدیه (پشت باغ نادری در چهار راه شهدا)، ایشان با همت اهالی هر محل، کمک بازاریان و متمولین شهر توانست به نام چهارده معصوم مدارس را در نقاط مختلف شهر بسازد. عسکریه در پائین خیابان، نقویه در خیابان امام رضا (ع)، جوادیه در خیابان طبرسی، کاظمیه در کوچه زردی بالاخیابان، جعفریه در پایین خیابان، باقریه در خیابان امام رضا (ع)، سجادیه در خیابان خواجه ربیع، حسینیه در ایستگاه سراب، حسینیه در محله سرشور، فاطمیه در پایین خیابان و علویه در مطهری جنوبی از جمله این مدارس هستند.

قرآن، توضیح المسائل، آموزش احکام، شرح امثله، تاریخ بیهقی و ناسخ التواریخ برخی از دروس این مدارس بودند. اجرای سرود، جلسه‌های حفظ و قرائت قرآن، خواندن ادعیه و برگزاری مراسم روضه خوانی و عزاداری و جشن در سالروز ولادت و شهادت ائمه اطهار، از دیگر فعالیت‌های این مدارس بود. ادامه حیات مدرسه‌ها وابستگی شدیدی به مرحوم عابدزاده داشت. با بیماری ایشان، در روند کاری مدارس وقفه ایجاد می‌شد که با رحلت ایشان عملاً مدارس به تعطیلی گرایید و اکثر آموزشگاه‌ها به اوقاف یا آموزش و پرورش واگذار و یا همچون مدرسه نقویه به تسلی از خاک بدل گردید. مرحوم عابدزاده در سال ۱۳۶۵ دار فانی را وداع گفت و بنا بر وصیتش در بنای «مهدیه» دفن گردید.

کانون بحث انتقاد دینی

آیت‌الله شهید هاشمی‌نژاد در سال ۱۳۴۳ با همکاری برادر خانش، سیدحسن ابطی کانون بحث و انتقاد دینی را تأسیس کرد. آیت‌الله اعظم طبرسی، هم‌رمز و همراه شهید هاشمی نژاد می‌گوید: «شهید هاشمی نژاد، علاوه بر سخنرانی، به تألیف کتب سودمند کانون بحث و انتقاد دینی می‌پرداخت و در اداره این کانون بیشترین نقش را داشت و جوانان بسیاری را جذب کرد، ایشان به مبارزه علنی اعتقاد داشت و معتقد بود برای جذب مبارزه باید تلاش‌هایی نظیر همان سخنرانی‌ها، تألیف کتاب و تشکیل محافل رسمی و علنی را ادامه داد. معتقد بود که بیشتر باید روی جوانان کار کرد و مواضع اسلام و انقلاب را برای آنان تشریح کرد و در معرض افکار، قضاوت و انتقال ذهنی افراد، به ویژه جوانان، قرار داد و علاوه بر آن به تشکل و تحزب بسیار معتقد بود». کانون در چند سال منتهی به انقلاب از استقبال بسیار خوبی برخوردار بود و با رویکردی که به جوانان نشان می‌داد و تلاش مستمری که برای یافتن پاسخ به شبهات و سؤال‌های آن‌ها درباره مباحث دینی از خود نشان می‌داد، سبب جلب توجه جوانان به این موسسه می‌شد.

مسجد فیل

مسجد فیل (نواب صفوی) از مساجد تاریخی واقع در محله پایین خیابان مشهد می‌باشد. نام و یاد مسجد فیل یادآور منبرها و سخنرانی‌های بسیار پر حرارت، عمیق، صریح و شجاعانه شهید هاشمی نژاد است. ایشان با جسارت و توان علمی بالای شان به اعتراف

تمامی مبارزین انقلابی، توانسته بودند مسایل سیاسی و اجتماعی کشور را در قالب انتقادات قانونی به رژیم منعکس کنند. هیچ وقت بازداشت‌های مکرر ساواک، مانع از مبارزه مستمرشان نشد.

گزارش مفصل ساواک

یکی از کامل‌ترین گزارش‌های ساواک، درباره حادثه تاریخی مسجد فیل، در ۲۲ مهر ۱۳۴۲ ه.ش بدین قرار است: «... سخنرانی آقای هاشمی نژاد، در منزل آقای فاطمی خاتمه یافت و از شب بعد در مسجد فیل، آقای هاشمی نژاد و آقای فصیحی منبر رفته و البته دعوت برای منبر رفتن آقایان مزبور در این محل از طرف عده‌ای از پوست فروش‌ها و افراد فعال پایین خیابان صورت گرفته است... آقای هاشمی نژاد در ضمن سخنرانی مذهبی حملات شدیدی به دولت می‌نماید می‌گوید: «حملات او به دولت، در شب‌های بعد شدیدتر می‌شود. در حدود ساعت ۲۱:۱۰ برق مسجد خاموش شد تا از تاریکی استفاده شود و آقای هاشمی نژاد را فرار دهند، ولی بلافاصله چند چراغ توری به وسیله مردم به مسجد آورده شد و خود آقای هاشمی نژاد حاضر به فرار نگردید و ایشان به اطلاع مردم رسانید که «اگر هدف جلب و دستگیری من است، خودم شخصاً به کلانتری و یا شهرداری خواهم رفت و خودم را معرفی خواهم نمود».

شهید هاشمی نژاد حاضر به فرار نشد

ایشان در واقعه مسجد فیل به حدی شجاعت و رشادت از خود نشان داد، که حتی خشم نیروهای ساواک را برانگیخت. در ادامه بازخوانی واقعه مسجد فیل آمده است: «در این میان شخصی از میان جمعیت با صدای بلند فریاد زد: «مردم، مردم، سید را بردند» همه مردم بالا گرفت. مردم به سوی ماشین هجوم آوردند. ماشین حامل سید، داشت حرکت می‌کرد که شخصی به نام مهدی یوسفی خود را جلوی ماشین انداخت و فریاد زد: «نخواهم گذاشت سید را ببرند. مگر از روی جسم بگذرید». بلافاصله شخصی به نام حسین پور احمدی دست به اقدام مشابه زد. مزدوران ساواک یک وقت متوجه انبوه مردم در جلوی ماشین شدند. آن‌ها حرکت را از ماشین سلب کرده بودند. با تیراندازی مأموران به سمت مردم سنگ و آجر به سمت نیروهای ساواک باریدن گرفت...» در نتیجه این واقعه دو نفر به شهادت رسیده و چند نفر دیگر مصدوم شدند.

بیت آیت‌الله شیرازی، مأمن و پناهگاه مردم

مردم مشهد در طول مبارزات خود بر ضد رژیم، بیت آیت‌الله شیرازی (ره) را به عنوان مأمن و مرکزی برای حرکت‌های هماهنگ مبارزاتی برگزیده بودند و با اجتماع در این محل در پناه روحانیت متعهد، به مقابله با دشمن می‌شتافتند و پیام‌های کوبنده و خط‌دهنده امام امت را از آنجا صادر می‌کردند. ابتدا جمعی مردم با اقامه نماز جماعت شکل می‌گرفت؛ ولی کم‌کم با تشکیل جلسه‌ها و دعوت از خطبای مبارز در فرصت‌های مناسب مثل روزهای جمعه و تعطیلی، ایام سوگواری و موالید ائمه (ع) این محل به عنوان پایگاه مبارزاتی ضد رژیم درآمد و توجه طبقات مختلف مردم را به خود جلب کرد.

منابع:

میراث ماندگار، موسسه کیهان، تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی، مشهد در بامداد نهضت امام، زندگی‌نامه سیاسی شهید هاشمی نژاد، وب‌سایت تاریخ شفاهی ایران، نشریه مسجدی‌ها ▶▶



سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در جمع دانشجویان مشهد



شهید هاشمی نژاد



استاد محمدتقی شریعتی

روباهان در کمین

فعالیت‌های انگلیس و آمریکا در مشهد قبل از انقلاب اسلامی

فاطمه مینایی راد

پیش از انقلاب آمریکا و انگلیس فعالیت‌های گسترده‌ای در شهرهای مهم از جمله مشهد داشتند. آنها در کنار فعالیت‌های جاسوسی، به صورت علنی با تشکیل کانون‌های مختلف فرهنگی و روشنفکری سعی در جهت دهی به افکار جامعه علمی و توده مردم داشتند در این مقاله به بررسی نحوه حضور دولت‌های غربی، به خصوص آمریکا و انگلستان و نفوذ فکری و فرهنگی آنها در جامعه علمی و مدنی خراسان می‌پردازیم.

فعالیت‌های سیاسی - فرهنگی آمریکا در مشهد

پس از خروج ارتش سرخ (نیروهای اشغالگر روس) از خراسان در سال ۱۳۲۴ ه.ش آمریکا به تدریج و به طور نامحسوسی جای شوروی را گرفت و به مرور زمان حضور خود را در همه زمینه‌ها در این استان پهنانور توسعه داد و از سال ۱۳۳۹ ه.ش با فعال کردن کنسولگری و نهادهای فرهنگی و اقتصادی خود در مشهد و برخی از شهرهای با اهمیت خراسان در همه حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فعالیت‌های خود را بیش از پیش افزایش داد. در ادامه به معرفی کنسولگری آمریکا در مشهد و انجمن فرهنگی ایران و آمریکا در مشهد اشاره می‌کنیم.

کنسولگری آمریکا

کنسولگری آمریکا در سال ۱۳۲۸ ه.ش (چهار سال پس از تخلیه خاک خراسان از نیروهای اشغالگر روس) در مشهد تأسیس شد.

آمریکاییها به منظور استفاده از فرصت‌ها برای آشنایی مردم با مبانی فرهنگی غرب و انتقال ارزش‌های پذیرفته شده آن و احیای برخی از ارزش‌ها و سنت‌های بازدارنده از همه ابزارهای تبلیغاتی خود استفاده می‌کردند. کنسولگری آمریکا روز دوم آبان ۳۹، فیلم رنگی «میراث کوروش» را که یک فیلمبردار آمریکایی تهیه کرده بود، در مشهد به نمایش گذاشت و در همین روز ادوارد تامس، کنسول آمریکا، در مجلسی که نایب تولیت آستان قدس رضوی، فرماندهی لشکر ۱۲، کفیل استانداری، رؤسای ادارات، روزنامه‌نگاران، نمایندگان سیاسی خارجی مقیم مشهد و چهره‌های سرشناس شهر و همسرانشان شرکت داشتند، در تالار رازی دانشکده پزشکی، درباره تمدن باستان و اهمیت زبان فارسی سخنرانی کرد.

ادوارد تامس، به راحتی به خود اجازه می‌داد تا در مسائل شهر دخالت کند. او به مسؤولین شهر مشهد خط می‌داد. وی در ۲۳ آبان ۳۹ پس از ابطال انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، درباره انتخابات و ویژگی‌های این دوره در محل انجمن ایران و آمریکا سخنرانی کرد.

پس از واقعه ۱۵ خرداد، با توجه به اینکه مشهد یکی از مراکز ثقل این حرکت مهم دینی و سیاسی به شمار می‌رفت و ارزیابی اوضاع اجتماعی و سیاسی آن ضروری می‌نمود، «ستریک فوستون»، مفسر رادیوهای آمریکا، به مشهد آمد و تعداد مستشاران نظامی و نیز رفت و آمدشان افزایش یافت.

رابطه آمریکایی‌ها با مقامات خراسان به صورت یک طرفه نبود چرا که مقامات استان نیز با توجه به فضای سیاسی کشور و رخنه آمریکا در امور کشور، سر از پا نشناخته و بی‌هیچ اعتراضی، مشتاق به چنین رابطه‌هایی بودند. به جز نظامیان و مقامات سیاسی مشهد، دانشگاهیان و مدیران کل ادارات مختلف نیز با کنسولگری ارتباط داشتند. این روابط بیشتر از راه عضویت در باشگاه «لاینز» که یک تشکیلات آمریکایی بود و نیز از طریق

حرکتی از خود نشان دهند و یا به آینده خود ببیندیشند. آمریکایی‌ها نگران همسایه شمالی ایران بودند و ریشه حرکت‌های مردمی را بیرون از مرزها جستجو می‌کردند و از ذخایر معنوی و فرهنگی جامعه و قدرت رهبری اسلام و سازمان روحانیت به کلی غافل بودند.

انجمن فرهنگی ایران و آمریکا در مشهد

آمریکا با تأسیس انجمن فرهنگی ایران و آمریکا در مشهد، نفوذ فرهنگی خود را در این شهر که شهر حساسی به شمار می‌رفت، گسترش داد. مشهد در حکم «مادر شهری» بود که می‌شد از آنجا عملیات فرهنگی را هدایت کرد.

نمایش فیلم در انجمن طرفداران زیادی داشت. این فیلم‌ها با توجه به سیاست‌های آمریکا در ایران، گزینش می‌شدند. بیشتر این فیلم‌ها به زبان انگلیسی و به منظور معرفی فرهنگ و تمدن آمریکا و رشد و رونق هنر و صنعت و تکنیک و دانش و آزادی‌های اجتماعی در این کشور نمایش داده می‌شد و برخی از این فیلم‌ها چگونگی سفر به آمریکا و نحوه پذیرش دانشجو و معرفی دانشگاه‌های مختلف این کشور و منابع طبیعی و زیبایی‌های محیط زیست آمریکا را به نمایش می‌گذاشت. برخی از فیلم‌ها نیز عهده‌دار تبلیغ

همکاری با اداره اصل ۴ صورت می‌گرفت.

در اواخر سال ۴۲ یکی از برنامه‌های سیاسی فرهنگی که سفارت آمریکا به اجرا گذاشت و در مشهد نیز اعمال شد، و آن اعزام گروهی تحت عنوان سپاه صلح به شهرهای مختلف ایران بود. برخی از اعضای سپاه صلح به عنوان تدریس زبان انگلیسی و تعلیم دبیرهای زبان و تعدادی نیز به عنوان کار عمران روستایی، توسعه و ترویج کشاورزی، به درون جامعه شهری و روستایی خراسان رخنه کردند. اعزام این همه چشم و گوش و تأسیس دوایر و مراکز مختلف به خاطر نگرانی آمریکا از دولت ایران نبود؛ چون رژیم پهلوی سرسپردگی خود را به اندازه کافی به آمریکایی‌ها نشان داده بود. آن‌ها ملت را نیز ضعیف‌تر از آن ارزیابی می‌کردند که بتوانند

سرکنسولگری انگلیس در مشهد



◀◀◀ در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا نمایش فیلم طرفداران زیادی داشت. این فیلم‌ها با توجه به سیاست‌های آمریکا در ایران، گزینش می‌شدند. بیشتر این فیلم‌ها به زبان انگلیسی و به منظور معرفی فرهنگ و تمدن آمریکا و رشد دانش و آزادی‌های اجتماعی در این کشور، چگونگی سفر به آمریکا و نحوه پذیرش دانشجو، زیبایی‌های محیط زیستی آمریکا، تبلیغ جامعه مدنی و رشد سیاسی و توسعه فرهنگی آمریکا را به نمایش می‌گذاشت

◀◀◀ شورای فرهنگی انگلیس با همه مسئولین رژیم پهلوی در مشهد رابطه نزدیک داشت. اعضای اصلی شورا در همه محافل علمی و شب‌نشینی‌ها شرکت می‌کردند. مسئولین شورا خود نیز به مناسبت‌های مختلف، مجالس ضیافت برگزار کرده و روسا و افراد صاحب نام شهر را به این مجالس دعوت می‌کردند

فعالیت‌های سیاسی - فرهنگی انگلیس در مشهد

در سال‌های ۴۳-۱۳۳۹ ه.ش از میان کشورهای اروپایی، پیر استعمار به لحاظ سوابق استعماری و پیشینه تجاوزگری‌هایی که داشت، بیش از هر دولت دیگری در مشهد و شهرهای دور و نزدیک خراسان فعالیت می‌کرد و جاسوس‌های آن در زیر نقاب‌های فرهنگی، هنری، اقتصادی و نظامی به این استان مرزی و حساس آمد و شد داشتند و ضمن کنترل اوضاع با آمریکا در رقابت پنهانی به سر می‌بردند. از مهمترین مراکز فعالیت‌های سیاسی فرهنگی انگلیس در مشهد، کنسولگری و شورای فرهنگی بریتانیا بود. به لحاظ اهمیتی که شورای فرهنگی بریتانیا داشته‌است، گزارشی از چگونگی و دامنه فعالیت‌های آن را ارائه می‌دهیم.

شورای فرهنگی بریتانیا در مشهد

شورای فرهنگی بریتانیا در دهه ۳۰ در مشهد تأسیس شد و تا سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، به فعالیت خود ادامه داد و در این سال طعمه حریق گردید.

شورای فرهنگی بریتانیا اهداف مشابه انجمن فرهنگی ایران و آمریکا را دنبال می‌کرد؛ با این امتیاز که حضور فرهنگی انگلیس در مشهد از سابقه طولانی‌تری برخوردار بود و به دوران ظهور قاجار بر می‌گشت در حالیکه حضور فرهنگی آمریکا در این شهر از پیشینه‌های طولانی برخوردار نبود و علیرغم جاذبه‌های انجمن ایران و آمریکا برای نسل جوان و خانواده‌های نوپا و چگونگی برخورد و رابطه با آن فرهنگ شهروندان خراسانی، کم و بیش گنگ و دارای مشکلات اساسی بود.

شورای فرهنگی بریتانیا ضمن آموزش زبان انگلیسی، فعالیت‌های فرهنگی مختلفی را دنبال می‌کرد. این شورا محل اجتماع انگلیسی‌های مقیم مشهد و محل رفت و آمد سیاحان، مستشرقان و اندیشمندان بریتانیا به خراسان شمرده می‌شد و متقابلاً با حمایت مالی این شورا تعدادی از افراد، تحت عناوین مختلف به انگلیس فرستاده می‌شدند؛ از آن جمله می‌توان به سفر احمد رهبر رییس دبیرستان فردوسی اشاره کرد که به دعوت شورای فرهنگی بریتانیا و موافقت وزارت فرهنگ برای مطالعه در امور فرهنگی، به مدت دو ماه به انگلستان عزیمت نمود.

شورای فرهنگی بریتانیا با همه مسئولین رژیم پهلوی در مشهد رابطه نزدیک داشت. اعضای اصلی شورا در همه محافل علمی و شب‌نشینی‌ها شرکت می‌کردند. مسئولین شورا خود نیز به مناسبت‌های مختلف، مجالس ضیافت برگزار کرده و روسا و افراد صاحب نام شهر را به این مجالس دعوت می‌کردند.

در سال ۱۳۴۱ جونز به عنوان رئیس شورای فرهنگی بریتانیا، در ۲۴ آبان درباره «روش فرهنگی انگلیس» سخنرانی کرد. در این سخنرانی که در محل شورای فرهنگی بریتانیا در مشهد صورت گرفت، جونز درباره سازمان مدارس دولتی و مدارس خصوصی شبانه روزی انگلیس سخنرانی کرد. او درباره جزئیات برنامه‌های آموزشی این مدارس و نحوه همکاری وزارت فرهنگ با دانشجویان اعزامی به تفصیل سخن گفت و اسفند ماه همان سال، مجلس یاد بود ادوارد براون شرق شناس انگلیسی در مشهد برگزار شد.

معاون جونز، فردی بود به نام حمید رضا مهاجن (مشهور به هانسراج) که از پیروان فرقه ضاله بهاییت بود. او سه سال به «U.K.C» خدمت کرد و پس از آن کنسولگری شورا را به عهده داشت. خدمات او برای دولت انگلیس در حدی بود که نام ایشان به دستور الیزابت، ملکه انگلستان در شمار شخصیت‌های قابل افتخار سال ۱۹۶۳ م چاپ شد و یک قطعه نشان دریافت کرد و از آن جهت که صادقانه به انگلستان خدمت کرده بود، از اعضای

امپراتوری انگلیس گردید. ▶▶

منبع: مشهد در بامداد نهضت امام خمینی

از کلاس تفسیر تا اسلحه‌شناسی و درو گندم

گفت و گوی منتشر نشده از مرحومه استاد طاهایی مؤسس اولین حوزه علمیه بانوان در ایران

روح ... رضوی

خانم فاطمه سیدخاموشی ملقب به خانم طاهایی، مؤسس و مدیر مدرسه علمیه نرجس مشهد که نخستین حوزه علمیه بانوان در ایران به شمار می‌رود بود. وی عمر با برکت خود را در راه مبارزه با رژیم ستمشاهی و تربیت شاگردان مبرز در حوزه علمیه مشهد گذراند. مصاحبه‌ای که پیش رو دارید درباره خاطرات وی از دوران مبارزه با رژیم پهلوی و اوایل انقلاب است که در زمان حیات وی گرفته شده و تا کنون منتشر نشده است. وی گفت و گو را صمیمانه این گونه آغاز کرد:



قبلاً خدمت شما عرض کنم مثل اینکه اشتباهه اینجا تشریف آوردید. من شایستگی و لیاقت مصاحبه را در خودم نمی‌بینم، اما حالا چون شما می‌فرمایید چشم. نام بنده: فاطمه، فامیلی ام سیدخاموشی، شهرتم: طاهایی، محل تولدم تهران و تاریخ تولدم ۱۳۰۹ است.

◀ جرقه کار سیاسی را در فکر من، آقا زنده

کارم را با تفسیر قرآن شروع کردم. هفته‌ای یک روز، یک دوره از اول قرآن تا حدوداً سوره انعام، اعراف و انفال شروع کردم. بعد تفسیر موضوعی شروع کردم. اما جرقه کار سیاسی و اجتماعی را در فکر من آقا (مقام معظم رهبری) زدند. سخنرانی‌هایم صورتش عوض شد. یک خاطره بیان کنم: زاهدان که می‌رفتیم همیشه جمعیت خیلی زیاد بود، خیلی زیاد استقبال می‌شد که همانجا پایه‌گذاری مدرسه نرجس زاهدان را کردیم. بحث‌ها، بحث‌های معمولی و اخلاقی بود. بحث تفسیر بود همان بحث‌هایی که معمول بود را داشتم تا وقتی که دیگر داشتیم برای انقلاب کار می‌کردیم. سخنرانی‌ها رنگ عوض کرد. یک مرتبه در زاهدان راجع به ولایت سخن گفتم تا رساندم به ولایت فقیه و ده روز به این صورت سخنرانی کردم. صاحبخانه پیغام داده بود به خانم بگویید همان بحث‌های اخلاقی را نداشته باشند. این‌ها چیست که می‌گویند؟! ▶ این‌ها چیست که می‌گویند؟!

یک مرتبه رفته بودم زابل، زمانی بود که آیتا... طالقانی در آنجا تبعید بودند. جمعیت خیلی زیادی پای صحبت می‌آمدند. من یک روایت گفتم که عمری در روز قیامت از جهنم می‌آید و صدا می‌زند ۵ طایفه خوراک من هستند یکی کاهل نماز، کسی که نمازی را نخوانده است و لوسو به رکعتی نماز را ترک کند و ... یک خانم فرهنگی که خانم یکی از رؤسا بود جلو آمد و گفت خانم من از این عقرب خیلی ترسیدم. من قصد کردم نماز بخوانم، رعایت دستورات دین را داشته باشم، خمس بدهم، زکات بدهم. حتی با من به مشهد آمد و حساب سالش را کرد و خمسه‌ش را داد و به قول خودش خیلی متدین شد. گفت مسلمان شدم دیگر. سفر دوم که به زاهدان رفتم این خانم را دیدم. مأموریت ایشان به زاهدان افتاده بود. من راجع به ولایت فقیه و انقلاب و اینها صحبت کردم. گفت خانم طاهایی زابل یک سخنرانی کردی من را مسلمان کردی، حالا باز اینجا سخنرانی می‌کنی من می‌بینم دین ندارم، اینها چیست که می‌گویند؟! چرا اینقدر صحبت شما فرق کرده است؟! گفتم اینها همه با هم جمع است. باید این‌ها با آنها هم زمینه شود.

◀ جلسه پرسش و پاسخ هفتگی برای دانشجویان

برنامه مان برای دانشجویان در مکتب نرجس هفته ای یک روز پاسخ به سوالات بود. دانشجویان می‌آمدند سوالاتشان را به صورت کتبی می‌کردند و من پاسخ می‌دادم. وقتی جلسه تعطیل می‌شد از در که بیرون می‌رفتند، جمعیت چشمگیر بود. از طرفی خوب تفسیرهای اینچینی هم گفته می‌شد. از طرف ساواک پیغام دادند که این خانم چون جوان‌ها دورش جمع‌اند خطرناک است. بنابراین فقط دعا بخواند کاری نداشته باشد. گفتم منم دعا خوان نیستم. من درس می‌گویم و تفسیر می‌گویم. دیگر کم کم آمدند جلو را گرفتند.

* از تهران اعلامیه‌های امام که می‌آمد خواهرانم با تلفن

پس چرا اینجا نشستهای؟! خانم‌ها ببینید ایشان که هیچی نمی‌داند، اطلاع ندارد حرفش را گوش نکنید. دوباره می‌آیدیم صحبت کنیم یک نفر دیگر از آن طرف صدا می‌زد. خلاصه آن روز نگذاشتند که اصلاً مجلس ادامه پیدا کند. بعد بلند شدند و رفتند. دم در گفته بودند این عجب موجودی است، هر کاری ما کردیم او را عصبانی نکنیم، بد و بیراه بگویید عصبانی نشد و هیچ چیزی نگفت! بعد شنیدم در همه مجالس رفته بودند. به این صورت کار می‌کردند و خیلی هم زیاد بود.

◀ قبض‌های ۵ تومانی برای ساخت مکتب نرجس

اولین تدریس‌مان توی منزلمان بود. خوب طبیعی است جا زیاد وسعت ندارد. سه تا اتاق داخل هم بود، خوارم هم بودند. صبح که می‌شد باید آقایان بلند می‌شدند، کمک می‌کردند، اتاق‌ها را خالی کنند که کلاس درس می‌خواست شروع بشود. بعد خود خواهرهایی که در کلاس شرکت می‌کردند گفتند خانم این زحمت زیادی برای شما دارد. بیا بید یک جایی را برای درس دادن بسازید. من گفتم من آدمی نیستم که از کسی پولی بگیرم. گفتند ما خودمان ترتیبش را می‌دهیم. رفتند و یک قبوضی چاپ کردند ۵ تومان. (۵ تا یک تومانی) بین افراد تقسیم کردند. البته این قدم اول بود. بعد صاحب این محل - خدا رحمتش کند - آقای ناصری نامی بود. این آقا رفته بود خدمت آیتا... میلانی. به آقا گفته بود من می‌خواهم خانه‌ام را برای یک کار خیر وقف کنم. آقا در جریان کلاس‌های من بودند، خیلی هم تشویق می‌کردند، خیلی هم تأیید می‌کردند. آیتا...

میلانی فرموده بودند بیایید خانه‌تان را وقف کنید برای کلاس‌های درس اینها. نام اینجا را هم خود ایشان گذاشتند. گفتند به نام مادر امام زمان (صلوات... علیه) محلی نداریم. نام این جارا نرجس بگذارید. بعد هم دیگر کم‌کم با کمک مردم ساخته شد. البته هر مرتبه‌ای یک قسمتش را ساختیم و درس را به اینجا منتقل کردیم. از اول هم با استقبال زیادی مواجه شدیم. دو روز در هفته برنامه عمومی داشتیم، غیر از آن برنامه‌های خصوصی که عرض کردم، درس اخلاق و اعتقادات و عربی و این‌ها دو روز هم برنامه عمومی تفسیر داشتیم، یک روز متأهل‌ها بودند و یک روز مجردها، جمعیت زیادی می‌آمدند. این ادامه داشت تا وقتی که از طرف ساواک بسته شد.

◀ مگر یک زن هم می‌تواند سخنرانی داشته باشد؟!

نیمه شعبان بود که به مناسبت شروع کارمان برای افتتاح مدرسه نرجس جشن گرفتیم. همانجا پسر آیتا... گلپایگانی - خدا رحمتش کند - من را با اجازه آقا به قم دعوت کردند. جشن که تمام شد برای تبلیغ به قم رفتم. وقتی رفتم اینقدر به نظر خانم‌های قمی عجیب آمده بود که یک زن آمده اینجا و دارد سخنرانی می‌کند. اینقدر جمعیت زیاد می‌آمد که تا روی پشت‌بام‌ها آدم ایستاده بود. سه روز پلیس می‌آمد سر راه پاسبان می‌ایستاد از داخل کوچه راه نبود. آیتا... گلپایگانی می‌خواستند بروند نماز جماعت دیده بودند از کوچه راه نیست، راه بسته شده است. بنده قرار بوده روز سخنرانی کنم ولی سه روز بیشتر سخنرانی نکردم. بعد دیگر در داخل منازل یک چندتاییی رفتم و خصوصی صحبت کردم. می‌گفتند مگر یک زن هم می‌تواند سخنرانی داشته باشد، تبلیغ داشته باشد.

◀ تحصن تا آزادی

یادم می‌آید تحصن در منزل آقای قمی داشتیم. سه شب و سه روز آنجا بودیم. روزه سیاسی گرفتیم. جمعیت مان هم خیلی زیاد بود و از مدرسه نرجس هم شروع شد. خوب خیلی هم استقبال شد. البته متأسفانه آنهایی که سخنرانی می‌کردند همه خطشان عوض شد. به حمایت از ما کتاب‌های مفصلی فرستادند. اطلاعیه می‌دادند، نامه می‌نوشتند. ساواک هم نامه تند و تیزی که آقا را

تهدید کرده بود، برای آقا فرستاده بود. من هم مرتب مشغول سخنرانی بودم در این جمع، تا اینکه اعتصاب تمام شد، روز آخر که می‌خواستیم برویم، (با راهپیمایی می‌خواستیم برگردیم) از همان خانه آقا راهپیمایی را شروع کردیم (دیگر آقایان هم با ما راهپیمایی می‌کردند) به محض اینکه از منزل بیرون آمدیم، شهید قدسی به شهادت رسید که اولین شهید مشهد بود. زدند مغزش را منفجر کردند. بعد جنازه را آوردند در خانه و دوباره سر و صدا و شعار و داد و بیداد. آن روز را تا شب همان طور گذرانیدیم. ماه رمضان هم بود. من دیگر در منازل برنامه داشتیم. منزل آقای فاطمی در سراب همین‌طور داشتم صحبت می‌کردم، تفسیر می‌گفتم. آمدند با سر و صدا گفتند خانم این جمعیتی که رفتند دستگیر شدند، خانم‌ها دستگیر شدند. ما بلند شدیم و حرکت کردیم. به مستمعین گفتیم ما باید برویم و تحصن کنیم به حمایت از این‌هایی که به زندان افتاده‌اند. شب رفتیم منزل آقای شیرازی و تحصن کردیم. جمعیت زیادی هم بودیم. به حمایت از آقایان هم آمدند. و البته علما هم آمدند. در حیاط مردها بودند و در اتاق ما بودیم. یک شب و دو روز ما آنجا متحصن بودیم. نه افطاری و نه سحری بود. خیلی مشکل بود ولی خوب ما آنجا تحصن را ادامه دادیم. گفتیم تا این خواهرانمان آزاد نشوند ما از اینجا نمی‌رویم. بالاخره غروب آزادشان کردند. اما، طلبه‌های ما نبودند.

* شب ۲۲ بهمن در سبزواری برای سخنرانی دعوت داشتم طبق معمول که به شهرستان‌ها دعوت می‌کردند، می‌رفتم. آنجا یک حسینیه‌ای هست به نام حسینیه عطار، خیلی هم بزرگ است. جمعیت خیلی زیاد بود. به دیوارها تکیه کرده و ایستاده بودند. شب سخنرانی هم که سخنرانی انقلابی بود. سخنرانی که تمام شد آمدیم خانه، یک مرتبه تلفن زدند که الان (همان روز) مردم ریخته بودند پادگان‌ها و کلانتری‌ها را گرفته بودند و پیروزی را خبر دادند. صبح هم ما حرکت کردیم. شب خیلی شاد و با نشاطی بود. شب عجیبی بود. تقریباً می‌شود گفت غافلگیر شده بودیم. چون بنده هم کسی نبودم که حالا تحلیل زیادی روی مسائل سیاسی داشته باشم، اما یک مرتبه، ناگهانی این پیروزی و این‌ها، ما نمی‌دانستیم چه می‌شود و چه پیش می‌آید، این مسائل بود و خدا حفظ کرد.

◀ کلاس‌های «آینده روشن»

یک کلاس‌هایی داشتیم به نام آینده روشن، یعنی بچه‌هایی که پدر و مادرهایشان نمی‌گذاشتند مدرسه بروند، اینجا کلاس می‌گذاشتیم. می‌آمدند اینجا درس می‌خواندند. تا کلاس پنجم ابتدایی داشتیم. استقبال هم خیلی زیاد بود. بعد ساواک که حساسیت پیدا کرد گفته بود اطراف این خانم جوان جمع هستند خطرناک است. اولین کاری که کرد کلاس‌ها را تعطیل کرد.

◀ از آیتا... خانم‌های درس می‌گرفتم و به شاگردانم منتقل می‌کردم

کلاس‌های خصوصی داشتم در منازل و از آیتا... خانم‌های حفظه... تعالی درس می‌گرفتم و همان (فلسفه عقاید بود) را می‌آدم برای شاگردانم می‌گفتم. این وضع ادامه داشت تا سال ۵۷، که دیگر انقلاب به اوج خودش رسیده بود. با عسبان‌گری در مدرسه را باز کردیم. عاشورا هم بود. ضمن راه‌پیمایی‌هایی که داشتیم و مکتب پایگاه شده بود برای حرکت خواهرها، هر راهپیمایی از اینجا آغاز می‌شد. اطلاعیه‌ها از اینجا خوانده می‌شد. اعلامیه‌هایی که از نجف می‌آمد امام می‌فرستادند تهران، تهران تلفن می‌زدند به من، می‌نوشتیم در مجالس خوانده می‌شد. ▶▶

رصد

ویژه‌نامه تحلیلی دفتر پژوهش

موسسه فرهنگی هنری خراسان

مدیر مسئول: کورش شجاعی

سردبیر: محمدسعید احدیان

به اهتمام: احسان مینایی راد